

تأملی بر مناسبات ایلخانان و ممالیک در قرن هشتم هجری

سید ابوالفضل رضوی^۱

چکیده

در سراسر دوران ایلخانان، چگونگی ارتباط با ممالیک مسأله‌ای جدی بود. اهمیت راهبردی قلمرو ممالیک و نقش ویژه‌ای که دریای مدیترانه به این مناطق بخشیده بود؛ مغول‌ها را از ابتدای آمدن هولاکو به این مناطق کشانید؛ آنان جزیره و بخشی از شام را به سرعت متصرف شدند. برتری ممالیک در عین جالوت موجب شد که ایلخانان راهبرد نظامی و اقتصاد غارتی را در مقابله با ممالیک در پیش گیرند؛ راهبرد نظامی آن‌ها چندان قرین موفقیت نبود. بنابراین، ایلخانان جانشین غازان با واقع‌گرایی و بهره‌گیری از آمادگی رقیب سعی بر آن نمودند که راهبرد سیاسی و فرهنگی را جای‌گزین راهبرد نظامی کنند و به جای تقابل، تعامل با ممالیک را در دستور کار قرار دهند.

نوشتار حاضر، ضمن بررسی دو دسته عوامل بازدارنده و هموار کننده مناسبات مسالمت‌آمیز دو دولت در این عهد، زمینه‌ها و چگونگی این دگرگونی تاکتیکی را مورد کنکاش قرار می‌دهد. حاصل تحقیق حاکی از این است که در پرتو شرایط ساختاری که هر دو حکومت ایلخانان و ممالیک با آن مواجه بودند میان دو دشمن دیرین، پیمان صلح منعقد شد و دو حکومت مسلمان به هم‌گرایی رسیدند.

واژگان کلیدی

ایلخانان، ممالیک، مناسبات خارجی، راهبرد نظامی، راهبرد سیاسی.

مقدمه

چگونگی و ماهیت مناسبات ایلخانان و مملوکان، از جمله مباحث مهم در سیاست خارجی دوران فرمان‌روایی ایلخانان قلمداد می‌شود که می‌توان با عنوان «مسأله

۱. دانش‌یار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی - Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۱۸

مملوکان در سیاست خارجی عهد ایلخانان» از آن یاد نمود. مسأله ممالیک که در سراسر دوران نامسلمانی حاکمیت ایلخان و بخشی از دوران مسلمانی آن‌ها ماهیت پیرنگ نظامی داشت، در پرتو شرایط حاکم بر این مناسبات با برتری ممالیک همراه بود. مغول‌ها در جهت برخورداری از منافع سیاسی و اقتصادی شام و بهره‌گیری از موقعیت راهبردی منطقه، سعی در فتح یا نفوذ در شام داشتند و تصرف شام و مصر جزئی از مأموریت هولاکو بود. با این حال، در تقابل با قدرت نوظهور مملوکان موفقیت چندانی نداشتند و از پی شکست در «عین جالوت» در رمضان ۶۵۸ قمری، هجوم‌های چندگانه ایشان علیه ممالیک دست‌آورد ماندگاری با خود نداشت. اگرچه در عصر نامسلمانی ایلخانان مجموعه تلاش‌های ممالیک در مواجهه با مغول، سیاست دفاع از اسلام و تقابل کفر و ایمان جلوه می‌کرد اما نوع مناسبات غازان، سلطان مقتدر و مسلمان ایلخانی با مملوکان، نشان داد که مورد اختلاف نه نامسلمانی مغول‌ها، بلکه تنازع قدرت و منافع سیاسی و اقتصادی مترتب بر آن است. این مهم در عهد ایلخانان پس از غازان نیز استمرار داشت اما بر خلاف رویه سابق که تقابل با ممالیک، ماهیت نظامی صرف داشت؛ رویه مسالمت و بهره‌گیری از دیپلماسی و جهت‌گیری فرهنگی در دستور کار ایلخانان قرار گرفت. در همین جهت، به جز یک مورد، لشکرکشی ناتمام و نافرجام ایلخانان به شام، گزارشی درباره مواجهه نظامی ایلخانان و ممالیک به دست نمی‌آید و به عکس گزارش‌های منابع از تلاش‌های دولت‌مردان دو خطه و به ویژه دولت‌مردان مسلمان قلمرو ایلخانان در جهت تساهل و تعامل حکایت دارند. از آن‌جا که پیروزی‌های نظامی ممالیک و سنخ مناسبات آن‌ها با فرمان‌روایان دشت قبیچاق که با این دولت متحد بودند، دستگاه حاکمه ایلخانی را در موضع انفعال قرار داده بود، می‌توان تلاش دولت‌مردان ایرانی برای داشتن مناسبات مسالمت‌آمیز با ممالیک و صلح و ثباتی که در پی آن حاصل شد را سیاستی راهبردی قلمداد نمود که هم موضع ایشان را در مواجهه با اشرافیت نظامی مغول تقویت می‌کرد و هم زمینه را برای برخورداری از منابع اقتصادی و فرهنگی قلمرو ممالیک هموار می‌نمود. رجال ایرانی که با ایفای سهم مؤثر در اسلام‌پذیری ایلخانان به‌گونه‌ای موقعیت خود را بهبود بخشیده بودند، این بار نیز نقش به‌سزایی در ماهیت رابطه با ممالیک به عنوان یکی از جدی‌ترین مسائل سیاست خارجی ایلخانان ایفا کردند. در این عرصه که البته بخشی از اشرافیت نظامی مغول نیز دخیل

بود، کارگزاران ایرانی با بهره‌گیری از زمینه‌هایی که مسلمانی ایلیخانان در قلمرو غربی آسیا فراهم کرده بود، گام در مسیر صلح‌طلبی نهادند. در این جهت هرچه که از دهه اول سلطنت محمد الجایتو (۷۰۳-۷۱۶ هـ. ق/۱۳۰۳-۱۳۱۶) فاصله می‌گیریم راهبرد سیاسی و فرهنگی در جهت فائق آمدن بر «مسأله ممالیک» کارآمدتر از راهبرد نظامی نشان می‌دهد. این تغییر راهبرد که تحت تأثیر شرایط حاکم بر ساختار قدرت ایلیخانان و البته ممالیک، از سال‌های آخر سلطنت الجایتو به طور جدی در دستور کار قرار گرفت در کم‌تر از نیم دهه پس از مرگ وی به بار نشست و در سال ۱۳۲۱ میلادی به معاهده صلحی انجامید که مناسبات ایلیخانان و ممالیک را بهبود بخشید و در پرتو آن مشروعیت (رسمیت) حکومت ایلیخانان را نزد ممالیک و فراتر دنیای اسلامی در پی آورد. چگونگی و چرایی دگرگونی راهبردی مذکور به عنوان مسأله‌ای که نوشتار حاضر سعی در تبیین آن در پرتو شرایط ساختاری حاکم بر نظام حکومتی ایلیخانان و ممالیک دارد، در دو مبحث جداگانه: «رویکرد مسالمت‌آمیز و عبور از کشمکش» و «تلاش برای رسیدن به صلح» بررسی می‌شود و سعی بر آن دارد که فرضیه زیر را تبیین و تفسیر نماید.

- ناکارآمدی رویکرد نظامی ایلیخانان و اسلام‌پذیری ایشان موجب شد که دستگاه ایلیخانی با واقع‌گرایی، رویکرد سیاسی و فرهنگی را در برابر ممالیک در دستور کار قرار دهد و با بهره‌گیری از تجارب دولت‌مردان مسلمان موجبات مناسبات مسالمت‌آمیز، برقراری صلح و ثبات و هم‌گرایی حکومت‌های اسلامی را فراهم آورد.

در این جهت، پس از مروری بر مناسبات ایلیخانان و ممالیک در عهد الجایتو و ابوسعید، در ذیل مطالب مبحث «رویکرد مسالمت‌آمیز و عبور از کشمکش»، نخست به عوامل بازدارنده مناسبات مسالمت‌آمیز دو دولت پرداخته می‌شود و سپس زمینه‌های مسالمت‌آمیز مناسبات مذکور بررسی خواهد شد. در ادامه نیز مناسبات صلح‌آمیزی که در پرتو این زمینه‌های مسالمت‌آمیز محقق شد مورد نظر قرار می‌گیرد.

پیشینه و ضرورت تحقیق

درباره مناسبات ایلیخانان و مملوکان پژوهش مستقلی به زبان فارسی انجام نشده است. تنها در جوف مطالعات مربوط به تاریخ مغول مطالب اندکی با رویکرد توصیفی صرف درباره این مناسبات آمده است. تنها اثر ترجمه‌ای موجود تاریخ مملوکان را بررسی

می‌کند و اشاره‌های اندکی به چگونگی مناسبات آن‌ها با ایلیخانان دارد. (شبارو، ۱۳۸۰: ۷۶-۸۸) «نقد و بررسی گرایش ایلیخانان به اسلام و تشیع» (بارانی، ۱۳۸۱: ۳۱-۷۴) و «نقش شیعیان امامی اثناعشری در اسلام‌پذیری ایلیخانان» (رضوی، ۱۳۸۷ ه: ۲-۲۱) با در نظر داشتن تأثیر اسلام‌پذیری ایلیخانان و از جمله گرایش شیعی غازان و تشیع الجایتو، اشاره‌هایی به چگونگی مناسبات ایلیخانان و مملوکان دارند اما به طور تخصصی به ماهیت مناسبات دولتی در دوران سلطنت الجایتو و ابوسعید نپرداخته‌اند. مقاله «مسأله مملوکان در سیاست خارجی عهد غازان»، را می‌توان تنها پژوهش مشخص در این عرصه دانست که بخشی از زمینه‌های مناسبات مذکور را بررسی کرده است. (رضوی و دیگران، ۱۳۹۱: ۸۳-۱۰) نوشتار حاضر با در نظر داشتن اهمیت معاصریت فهم تاریخ و ضرورت کارآمدی پژوهش‌های تاریخی، مناسبات دو دولت ایلیخانان و ممالیک را بررسی می‌کند و با بهره‌گیری بیش‌تر از منابع تاریخ نگارانه به زبان عربی، تبیین و تفسیر توأمان مسأله پژوهش را در نظر دارد. عبور از جنگ و گذر از برخورد سلبی فرمان‌روایان ایلیخانی و مملوکی و تلاش آن‌ها برای هم‌گرایی در جهان اسلام، تجربه مناسباتی است که فهم مؤثر آن می‌تواند در روند مطلوب‌تر مناسبات کشورهای اسلامی در شرایط کنونی کمک کند و البته الگوی قابل اقتباسی را در مطالعات تاریخ پژوهشی فراهم آورد.

مناسبات ایلیخانان و ممالیک در قرن هشتم

سلطان محمد خدابنده در ابتدای سلطنت رسولان مصری - امیرحسام الدین اَزْدَمَر مجبیری و قاضی عمادالدین علی بن عبدالعزیز بن السکری - که در زمان غازان به سال ۷۰۲ قمری/۱۳۰۲ میلادی حبس شده بودند را آزاد کرد و آن‌گاه در اواخر جمادی الاخر ۷۰۴ قمری/۱۳۰۴ میلادی در همان حالی که رسول دشت قبچاق - امیر نوح‌دای - جهت صلح به ایران آمده بود، آن‌ها را به همراهی رسولان خویش «سید افتخارالدین سخاوی، قاضی شریف‌الدین، امیرحسام الدین» و شخصی «زیرک» نام را روانه دربار مملوکان کرد. آن‌ها مأموریت داشتند جلوس او به سلطنت و تقاضای آزادی امیرایرنجین که از زمان غازان در دست مملوکان اسیر بود را به سلطان مملوک اعلام نمایند و از همه مهم‌تر علاقه او به صلح و امنیت و پایان گرفتن تخاصمات و امن و امان بودن راه‌ها جهت تجارت و دیگر امور را به آگاهی سلطان مملوک برسانند. (کاشانی، ۱۳۴۸: ۴۲؛ وصاف، ۱۳۳۸:

۴۷۲) رسولان الجایتو در چهاردهم شعبان به دمشق و در اول رمضان به قاهره رسیدند و هدایا و نامه ایلیخان را به سلطان مملوک دادند. در این نامه، الجایتو، سلطان مملوک را برادر خطاب کرده و صلح و آرامش در روابط را خواسته بود و در آخر کلامش آمده بود: «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ» [مأئده: ۹۵] ملک ناصر رسولان ایلیخان را گرامی داشت و جواب نامه را به اتفاق رسولان خویش «علاءالدین علی بن سیف الدین بلبان قَلَنْجُی و صدر سلیمان مالکی مُرْتَقِی» روانه قلمرو ایلیخانان نمود. (مقریزی، ۱۳۵۵: ج ۲، ق ۱: ۶) بدین ترتیب بین دو رقیب دیرینه بدون هیچ پیمان رسمی، صلح برقرار گردید. این صلح موقت از جهت صلح فراگیری که در تمامی قلمرو مغول به وجود آمده بود مهم می نمود. زیرا در ابتدای سلطنت الجایتو بین دولت ایلیخانی و فرمان‌روای دشت قبچاق صلح برقرار گردید و فرمان‌روایان اولوس‌های اوکتای و جغتای که در سایه رابطه با قآن تیمور به صلح رسیده بودند، رسولانی به ایران اعزام کرده، با الجایتو مصالحه نمودند. (کاشانی، ۱۳۴۸: ۳۲-۴۲؛ و صاف، ۱۳۳۸: ۴۷۲)

البته صلح یا مناسبات مسالمت‌آمیز ایلیخانان و ممالیک در این زمان به معنای عدم فعالیت علیه یک دیگر نبود؛ زیرا از همان آغاز سلطنت، الجایتو را سرگرم برقراری ارتباط با دولت‌های مسیحی و مملوکان را مشغول فعالیت‌های تعرض‌جویانه در بلاد روم و ارمن و احياناً برخورد با مغول‌ها می‌بینیم. (بویل، ۱۳۷۱: ۳۷۴)؛ مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۵، ۱۶) ماهیت مناسبات دو حکومت در عهد سلطنت الجایتو از مسائل چندی تأثیرپذیر بود که بعضاً ماهیت سلبی داشتند، اما اغلب موجبات مناسبات مسالمت‌آمیز را فراهم آوردند.

ابوسعید هم در همان اوایل سلطنت رسولانی به مصر فرستاد تا هم شروع سلطنت خود را به آگاهی سلطان مملوک برساند و هم این‌که حسن نیت و علاقه خود به برقراری صلح را گوش‌زد کند. سلطان مملوک هم نمایندگان به ایران فرستاد و علاقه خویش را به حفظ صلح ابراز نمود. (ابن تغری، ۱۳۸۸، ج ۹: ۲۱۱؛ حسن الامین، ۱۴۱۴: ۳۸۹) مقریزی از فرستادن نامه و هدایایی به مصر از طرف رشیدالدین فضل‌الله در سال ۷۱۷ قمری/۱۳۱۷ میلادی یاد می‌کند که توسط تاجری به مصر رسیده و رابط آن‌ها «مجدالدین سالمی» بوده است. این نامه حاکی از صلح‌طلبی ابوسعید، تاج‌الدین علیشاه، امیرچوپان و سایر امرای مغول بوده است. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۱۷۵) در این صورت باید این امر

قبل از ارتباط رسمی مذکور توسط سلطان صورت گرفته باشد. منابع، وقایع اخیر را به دقت بیان نکرده‌اند و نوعی ناهم‌گونی بین آن‌ها وجود دارد. اما به هر ترتیب کار صلح تا اوایل سال ۷۲۰ قمری/۱۳۲۰ میلادی به خوبی پیش رفت. بدبینی حاصل از آمدن فدائیان اسماعیلی به قلمرو ایلخانی نیز که مشکلاتی را در طریق صلح طلبی دو دولت به وجود آورد به همت کارگزاران ایرانی مرتفع شد. (حسن الامین، ۱۴۱۴: ۳۹۱-۳۹۲) در این زمان، صلح طلبی دو حکومت و سلسله تلاش‌های دولت مردان دو طرف منجر به معاهده صلحی شد که در نوع خود بی نظیر بود و می‌توان آن را نمود بارز هم‌گرایی مسلمانان در دوران پس از ایلغار مغول تلقی کرد. در تداوم این مناسبات دوستانه، حتی درخواست اوزبک فرمان‌روای دشت قبچاق - متحد همیشگی ممالیک علیه ایلخانان - که در پی تحقق ادعاهای قدیمی خاندان جوجی در مقابل ایلخانان بود، به جایی نرسید. از آن پس تا آخر عهد ایلخانان میان دو حکومت مناسبات دوستانه برقرار بود و مسائلی همچون پناهندگی تیمورتاش حاکم روم که در نتیجه فعالیت‌های دیپلماتیک به قتل رسید و یا هجوم گاه و بی‌گاه ممالیک به ارمنستان که در بهترین حالت ابوسعید سعی در وساطت مصالحه‌آمیز داشت، نتوانست در این مناسبات خللی وارد کند. حتی در یک مورد در سال ۷۳۰ قمری/۱۳۲۹ میلادی ابوسعید از ملک ناصر خواست شاهزاده خانمی مغولی را به عقد خود در بیاورد که پذیرش آن از سوی ملک ناصر از روابط مستحکم دو حکومت حکایت دارد. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۳۲۰) در این میان تنها در زمینه حج و تلاش برای نفوذ معنوی در سرزمین حجاز میان دو دولت رقابت‌هایی وجود داشت که به غیر از تلاش‌های الجایتو در آخرین سال سلطنت برای کسب نفوذ سیاسی، بیش‌ترین تلاش‌ها که ماهیت فرهنگی و معنوی داشت چندان مسأله‌آفرین نبود و بیش‌تر ماهیت فرهنگی و اقتصادی داشت. (رضوی، ۱۳۸۵ الف: ۲۹-۳۲)

۱. رویکرد مسالمت‌آمیز و تلاش برای عبور از خشونت

سلطان محمد خدابنده در پانزدهم ذی حجه، در پی شرایط آرامی که اقتدار و صلاحیت شخص غازان آن را پدید آورده بود، به دور از هرگونه ادعای مخالفی، سلطنت خود را آغاز کرد. دوره هشت‌ساله سلطنت غازان، عهد اقتدار ایلخانان مسلمان و بلکه سراسر عهد ایلخانی بود و در پرتو دگرگونی‌های عصر وی، حکومت روبرو زوال ایلخانی،

توانی دوباره حاصل کرد. با این حال، اقتدار و توان مذکور تا حد زیادی به شخصیت وی متکی بود و به نظر می‌رسد که به دنبال مرگ وی اقدامات و اصلاحات گسترده عصر وی دنبال نشده و بازتاب معینی در منابع تاریخی ندارد. با هر جایگاهی، غازان خان در فائق آمدن بر مسأله مملوکان به عنوان مهم‌ترین عرصه سیاست خارجی ایلیخانان توفیقی نداشت و اسلام‌پذیری وی و طیف گسترده‌ای از مغول‌ها، به عنوان مهم‌ترین دگرگونی عهد ایلیخانان در این عرصه چندان کارآمد جلوه نکرد. (رضوی و دیگران، ۱۳۹۱)

بنابراین، مشکلات سیاست خارجی عهد غازان در خطه غربی قلمرو ایلیخانان به دوره سلطنت الجایتو منتقل شد و این همه در حالی بود که محمد الجایتو اقتدار و ثبات شخصیتی غازان را نداشت و زمانه وی با شرایط زمانی عهد غازان متفاوت بود. از این جهت، دوره سیزده ساله سلطنت الجایتو (۷۰۴ - ۷۱۶ هـ. ق / ۱۳۰۳ - ۱۳۱۶ م) را از حیث ماهیت مناسبات ایلیخانان با ممالیک را می‌توان با اصطلاح امروزین «جنگ سرد» معرفی کرد. در این دوره مناسبات ایلیخانان و ممالیک میان صلح و جنگ در نوسان بود و عملکرد ایلیخانان به عنوان مهاجمان همیشگی به خطه شام با مدارای بیش‌تری همراه بود. منتها همانند قبل، زمینه‌های برخورد نظامی نیز با قوت خود باقی بود و مواردی از تقابل مغول‌ها و ممالیک گزارش شده است. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۳۸، ۱۴۷؛ ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۲۳؛ کاشانی، ۱۳۴۸: ۷۸-۷۹، ۸۱؛ ابوالفدا، ۱۳۲۵، ج ۴: ۵۴؛ ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۲۳) در این برهه (دوران سلطنت الجایتو و ابوسعید)، در حالی که تحت تأثیر شرایط کلی حاکم بر گستره امپراتوری مغول و صلح و ثبات نسبی که میان حکومت‌های مغولی مناطق مختلف به وجود آمده بود؛ نوعی کشمکش قدرت در ساختار حکومت مملوکی - به عنوان گسستی همیشگی در ساختار سیاسی ممالیک؛ ضعف نسبی ایلیخانان پس از مرگ غازان؛ تلاش برای برقراری مناسبات دوجانبه با دنیای غرب و ایجاد رعب در دل حریف؛ تلاش دولت‌مردان مسلمان در جهت فائق آمدن بر مسأله ممالیک به عنوان برجسته‌ترین معضل سیاست خارجی ایلیخانان؛ زمینه را برای مدارای بیش‌تر دستگاه‌های ایلیخانی و مملوکی فراهم می‌آورد، نوع مناسبات میان دو حکومت و به ویژه برخوردهای قهری آن‌ها از سه عامل بازدارنده: ۱. جابه‌جایی اشرافیت نظامی ایلیخانان و مملوکان و پناهندگی ایشان به قلمرو رقیب؛ ۲. تحولات مرزی دو حکومت،

به ویژه مسأله ارمنستان صغیر و احیاناً روم؛ ۳. بهره‌گیری از فدائیان اسماعیلی علیه یک‌دیگر؛ تأثیرگذار بود که لازم است اندکی بدان‌ها پرداخته شود.

الف) زمینه‌های بازدارنده

در حالی که از همان آغاز قدرت‌گیری الجایتو زمینه‌های ایجابی تعامل ممالیک و ایلخانان هموار بود، سابقه دشمنی دیرپای دو حکومت و منفعت‌طلبی طرفین به قوت خود باقی بود و امکان برقراری صلح زمینه‌های کم‌تری داشت. این وضعیت که در مقایسه با قبل ماهیت کاملاً مسالمت‌آمیز داشت تحت تأثیر سه عامل زیر وجه سلبی بیش‌تری داشت.

۱. جابه‌جایی اشرافیت نظامی دو قلمرو

نظر به ماهیت نظامی‌تر حکومت‌های ایلخانی و مملوکی، طبیعی بود که اشرافیت نظامی جایگاه تعیین‌کننده‌ای در ساختار سیاسی هر دو دستگاه حکومتی داشته باشند. این دو حکومت که بخشی از ساختار سیاسی خود را مرهون سنن ایلی و پیشینه قومی - قبیله‌ای خود بودند؛ در پرتو ضرورت‌های نظامی و معیشتی؛ جابه‌جایی رعایا و وصل و فصل لشکریان را امری طبیعی می‌پنداشتند و از این ظرفیت برخوردار بودند که سپاهیان مغلوب خصم و رقیب و یا اعضای داوطلب آن‌ها را در اردوگاه خود بپذیرند و آن‌ها را به جزئی از پیکره سیاسی - نظامی قدرت خود تبدیل کنند. این مسأله به ویژه درباره سران نظامی و بزرگان قبیله‌ای با اشتیاق بیش‌تری مورد پذیرش بود و با دادن امتیازات و امکانات لازم به این سران نظامی سعی در هضم و جذب ایشان می‌نمودند. زیرا از این طریق هم بر قدرت نظامی خود می‌افزودند و هم از آن‌ها علیه دشمن استفاده می‌نمودند. بنابراین می‌توان گفت، هر دو حکومت ممالیک و ایلخانان ساختار سیاسی منعطفی داشتند و از نوعی نظم قراردادی برخوردار بودند که در جای خود می‌توانست پیامدهای مثبت یا منفی داشته باشد. در مورد مغول‌ها از زمان قدرت‌گیری چنگیز و در مورد ممالیک از همان آغاز تکوین قدرت آن‌ها مصادیق این موضوع فراوان و خارج از موضوع این نوشتار است. به پیروی از این سنت در سراسر عهد ایلخانان، جابجایی شخصیت‌ها و سران نظامی به صورت فردی و یا همراه با قبایل و عشایر مسأله‌ای مهم و تعیین‌کننده بود و یکی از عوامل تشدید تقابل طرفین به حساب می‌آمد. این مسأله

که از زمان هولاکو خود را نشان داد و بخشی از سپاهیان او که از اولوس جوجی به وی پیوسته بودند - در جهت اختلاف دو قلمرو ایلیخانی و دشت قیچاق و تعامل دشت قیچاق و مصر - را مجبور کرد تا به قلمرو ممالیک متواری شوند در عهد جانشینان وی نیز ادامه پیدا کرد. به خصوص در عهد غازان این جابه‌جایی نیروهای نظامی به عاملی بحران‌زا تبدیل شد و با وجود مسلمانی ایلیخانان در مناسبات خصمانه آن‌ها سهم مؤثری داشت. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۱، ق ۲: ۸۷۱، ۸۱۲، ۸۷۶-۸۷۸؛ ابن‌کثیر، ۱۳۵۰، ج ۱۳: ۳۶۳، ج ۱۴: ۳؛ ابن‌تغری، ۱۳۸۸، ج ۸: ۶۰، ۹۶-۹۸، ۱۱۷-۱۲۰؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۰۳-۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۲؛ ابوالفدا، ۱۳۲۵، ج ۴: ۳۷؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲، ج ۲: ۹۳۷، ۹۳۹؛ سومر، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۷) در دوره سلطنت الجایتو نیز این رویه ادامه داشت و با وجود شخصیت آرام و شرایط کلی حاکم بر این عصر که موجبات مناسبات آرام دو قلمرو را در پی داشت، پناهندگی برخی از سران نظامی در برهم زدن این آرامش سهم به‌سزایی ایفا کرد. در سال ۷۰۴ قمری گروهی از مغول‌ها در حدود صد سوار با خانواده و اطرافیان‌شان به شام پناه بردند که در میان آن‌ها، تنی چند از بزرگان عهد غازان بودند. آن‌ها به دمشق و در نهایت به قاهره رفتند و ملک ناصر قلاوون اقطاعات و مناصبی به آن‌ها عطا کرد و ایشان را میان امرای مملوک تقسیم نمود. این پناهندگی که مقارن با رفت و آمد رسولان تبریز و قاهره در اوایل سلطنت الجایتو از جهت اعلان پیام مسالمت دو حکومت بود و به نظر می‌رسد در نتیجه مشکلات درونی دستگاه حاکمه ایلیخانی و تسویه حساب‌های آغاز قدرت‌گیری سلطان بوده است، چندان مشکلی با خود نداشت و به غیر از برخوردی جزئی میان سپاهیان ایلیخانی و سپاهیان نایب حلب، که البته ارتباطش با این موضوع نیز مشخص نیست، مطلب دیگری در منابع گزارش نشده است. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۱، ق ۲: ص ۵، ۱۶) از این حیث، آن‌چه که شدت بیش‌تری داشت و مناسبات آرام این عهد را دچار گسست کرد در ربیع‌الاول سال ۷۱۲ قمری رخ داد. در این زمان رسولانی از جانب برخی از امرای بزرگ مملوک به دربار ایلیخانی رسیدند و قصد پناهندگی آن‌ها را اعلام کردند. این امر عبارت از: «شمس‌الدین قراسنقر فرمان‌روای حلب، جمال‌الدین آقوش افرم فرمان‌روای طرابلس، عزالدین زرده کش، بلبان (مغولتای) دمشقی و علاء‌الدین ایدغدی» بودند که عده زیادی آن‌ها را همراهی می‌کردند. این افراد که در رأس آن‌ها قراسنقر قرار داشت - و به سبب بدرفتاری ملک ناصر با امرای بزرگ و ترس از توطئه

علیه خویش که سلطان او را در قتل ملک اشرف دخیل می دانست دچار نگرانی شده بود- هنگامی که به حدود سلطانی رسیدند مورد استقبال تاج الدین علیشاه وزیر، قتلغ شاه امیر الامرا و نظام الدین عبدالملک قاضی القضاات قرار گرفتند و در روز بعد الجایتو آن ها را خلعت بخشید و هر یک را سیورغامیshi داد. قراسنقر را حکومت مراغه، افرم حکومت همدان، زرده کش حکومت نهاوند، علاء الدین ایدغدی حکومت اسدآباد و مغولتای را حکومت ری داد. رسول «عیسی مهنا» امیر آل فضل از اعراب صاحب نفوذ دوره مملوکان نیز که با ایشان بود مورد اهتمام خاص قرار گرفت و درخواست پناهندگی وی با اکرام مورد قبول واقع شد. (کاشانی، ۱۳۴۸: ۱۳۶؛ ابن تغری، ۱۳۸۸، ج ۹: ۲۴-۳۵؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۰۴-۱۰۵؛ و صاف، ۱۳۳۸: ۵۵۳) تنها لشکرکشی الجایتو به شام در سال ۷۱۲ قمری تحت تأثیر تحریکات این امرا انجام گرفت. بی تردید دشمنی دیرپای ایلخانان و مملوکان و اینکه در همین ایام تعدادی از جاسوس های مملوکان را دستگیر کردند نیز در این هجوم تأثیرگذار بود اما آن چه که در گزارش های منابع پررنگ تر جلوه کرده است نقش این امرای صاحب نفوذ است. لشکرکشی الجایتو به شام که با محاصره «رحبه» و در نهایت فتح مسالمت آمیز شهر به وساطت قاضی شهر و بزرگان طرفین به پایان رسید آخرین لشکرکشی ایلخانان به جبهه شام بود و می توان آن را بحرانی ترین وجه مناسبات ایلخانان و ممالیک در دهه های پایانی حکومت ایلخی قلمداد نمود. (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۵۳-۵۵۷؛ ابن کثیر، ۱۳۵۰، ج ۱۴: ۶۸-۶۹؛ کاشانی، ۱۳۴۸: ۱۴۱-۱۴۳؛ ابن تغری، ۱۳۸۸، ج ۹: ۳۵) حسام الدین مهنا امیر آل فضل نیز در نتیجه اختلافی که با ملک ناصر قلاوون پیدا کرده بود در سال ۷۱۵ قمری/۱۳۱۵ میلادی به پناه الجایتو آمد و الجایتو به او قول مساعدت برای حمله به شام را داد. این حسام الدین که در جریان پناهندگی امرای مملوکی به سال ۷۱۲ قمری/۱۳۱۲ میلادی آن ها را یاری کرده و رسولی را نزد الجایتو فرستاده بود مورد نفرت ملک ناصر قلاوون قرار گرفت و کسانی را به دستگیری او مأمور کرد. از این روی تا سال ۷۱۵ قمری/۱۳۱۵ میلادی که به پناهندگی الجایتو آمد متواری بود. (کاشانی، ۱۳۴۸: ۱۳۶، ۱۹۹) پس از مرگ الجایتو، حسام الدین مهنا به شام برگشت و به وساطت برادرش که لشکریان اعزامی الجایتو به حجاز را در هم شکسته و اعتباری کسب کرده بود بخشیده شد اما مدتی مبعوض بود و حاکمیت اعراب به جای آل فضل به «آل علی» داده شد. با این حال نظر به نفوذ آل فضل در سال ۷۳۱

قمری/۱۳۳۰ میلادی به امارت اعراب منصوب شد. (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۴۶؛ مقریزی، ۱۳۵۰، ج ۲، ق ۱: ۱۷۳)

تأثیر پناهندگی این امرا تا زمان ابوسعید باقی بود و نظر به نفوذ زیاد «سنقرالاشقر» در ساختار حکومت مملوکی و خطری که ملک ناصر قلاوون از جانب وی احساس می‌کرد، تعدادی از فدائیان اسماعیلی را برای ترور او به قلمرو ایلیخانی فرستاد که کشف توطئه و جاسوسی آن‌ها تأثیر منفی زیادی بر مناسبات صلح جویانه دو قلمرو باقی گذاشت. (کاشانی، ۱۳۴۸: ۱۴۴، ۱۶۶، ۲۰۰) به علاوه پناهندگی «تیمورتاش» پسر امیر چوپان و فرمان‌روای روم به قلمرو ممالیک و منوط کردن بازگرداندن وی با موضوع دست‌گیری یا قتل سنقرالاشقر مسأله‌ای جدی بود که تا زمان قتل یا مرگ طبیعی وی در سال ۷۲۸ قمری تداوم داشت. (ابن تغری، ۱۳۸۸، ج ۹: ۲۷۳؛ مقریزی، ۱۳۵۰، ج ۲، ق ۱: ۲۹۹)

۲. مسائل و اختلافات مرزی

در پی هجوم هولاکو به شام و برتری ممالیک در «عین جالوت» در حالتی غیررسمی و تعریف نشده رودخانه فرات حدفاصل قلمرو دو حکومت قرار گرفت. این در حالی بود که موقعیت خاص ایلیخانان در ایالت روم چندان وضعیت پایداری نداشت و مهم‌تر «ارمنستان صغیر» به عنوان ایالتی متحد ایلیخانان در معرض هجوم جدی ممالیک قرار داشت. به خصوص ارمنستان مسأله‌ای جدی بود و نظر به عملکرد ضد اسلامی آرامنه در همراهی با مغول نامسلمان در مواردی چون فتح بغداد و فتح آغازین شام (ابن‌کثیر، ۱۳۵۰، ج ۱۳: ۲۴۱؛ مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۱، ق ۲: ۴۲۵) و البته جایگاه راهبردی این منطقه در دهانه دریای مدیترانه که برای هر دو حکومت مهم بود، طبیعی می‌نمود که ارمنستان نقش تعیین‌کننده‌ای در تقابل ایلیخانان و ممالیک داشته باشد. (ابن‌عبری، ۱۳۶۴: ۳۷۹؛ مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۱، ق ۲: ۳۹؛ ابوالفدا، ۱۳۲۵، ج ۴: ۵۴؛ رضوی، ۱۳۹۰، ب: ۲۳۰، ۳۲۰-۳۲۱)

از آن جا که در مواجهه نظامی ایلیخانان و ممالیک برتری از آن مملوکان بود و مشکلات ایلیخانان در مرزهای شرقی و شمالی مانع از اهتمام جدی آن‌ها به مسائل مرزهای غربی می‌شد، مملوکان فرصت بیش‌تری برای دخالت در این امور داشتند و همین موضوع، ایلیخانان را به عکس‌العمل وامی‌داشت. از این منظر هرچه که دهه‌های پایانی حکومت

ایلخانان نزدیک‌تر می‌شد نفوذ آن‌ها در روم و ارمنستان نیز رو به کاستی می‌نهاد. در این میان اداره مستقیم آناتولی از سوی امرای ایلخانی در پی نابودی حکومت تشریفاتی سلاجقه در زمان الجایتو، فراهم شدن زمینه‌های فعالیت بیش‌تر دسته‌های مختلف قبایل ترکمن - که موجبات زوال موقعیت ایلخانان در روم را در پی داشت - و هجوم‌های مکرر مملوکان به ارمنستان به بهانه «جهاد» اختلافات موجود را تشدید می‌کرد.

در این زمان ارمنستان به مصریان نیز خراج می‌پرداخت اما رسماً تابع ایلخانان بود و همانند گذشته، ایلخانان با گماردن شحنة‌ای مغولی، بر آن‌جا نظارت می‌کردند. این شحنة را حاکم مغولی روم انتخاب می‌کرد. (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۲۳) در اواخر سال ۷۰۴ قمری، چون پادشاه ارمنستان در ارسال مقرری خویش به مملوکان تأخیر کرد، نایب حلب - قراسنقر منصور - سپاهیان را به سرکردگی «قَشْتَمُر شمسى، فتح الدین صَمْرَه و قَشْتَمُر مظفرى» به بلاد ارمن فرستادند. آن‌ها در اطراف سیس، قتل و غارت فراوان کردند اما گروهی از مغولان که در طلب مال به ارمنستان آمده بودند به اتفاق صاحب ارمنستان، در حوالی دربند بر سپاهیان حلب حمله کرده، گروهی از آن‌ها را کشته و گروهی را اسیر کرده نزد الجایتو فرستادند. از جمله اسیران فرماندهان نظامی مذکور بودند. چون خبر شکست به ملک ناصر رسید، «امیر بکتاش سلاحدار و امیر بیبرس دوادار» را با چهار هزار سپاهی به ارمنستان فرستاد. صاحب ارمنستان مال مقرری را ارسال کرد و عذر آورد که جنگ و فتنه اخیر از جانب وی نبوده و مغولان آن کار را کرده‌اند و قول داد که اسراء مملوک را برگرداند. سپاهیان مملوک پس از غارت‌هایی محدود به غزه برگشتند و امرا و دیگر اسرا هم پس از چندی به وساطت پادشاه ارمن آزاد شده به شام رفتند. در سال ۷۰۶ قمری الجایتو، امارت روم را به امیر ایرنجین - که در این زمان از اسارت مملوکان آزاد شده بود - داد و امیر ایرنجین، بولارغی (برلغی، برلغوا، ارفلی) را با پانصد سوار در مقدمه روانه روم کرد. بولارغی اطراف رود ایاس در حوالی سیس را به عنوان قشلامیشی انتخاب کرد و چون مسلمان متعصبی بود و به او گفتند این نواحی قبلاً به مسلمانان تعلق داشته است به فعالیت‌های اسلامی در آن حدود پرداخت و از جمله در ساحل رود ایاس مسجدی به پا کرد. رفتار وی با ارامنه شدید بود و مسلمانان را از اذیت و آزار آن‌ها منع نمی‌کرد. این رفتار بر تکفور گران آمد و دست به اقدامی جدی علیه بولارغی زد. از یک طرف به الجایتو پیغام داد که بولارغی با شامیان مرتبط گشته

و قصد پیوستن به آن‌ها دارد و از طرف دیگر رسولی را نزد ملک ناصر فرستاد که بولارغی با تصرف اموال سرزمین ارمنستان مانع از فرستادن مال مقرر به مملوکان شده است و از سلطان مملوک تقاضا کرد، اکنون که همه سپاهیان ایلیخانی - منظور امیر ایرنجین و سپاهیان - نرسیده‌اند، سپاهیان را به سرکوبی بولارغی اعزام کند. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۳۸؛ ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۲۳؛ کاشانی، ۱۳۴۸: ۷۸-۷۹) الجایتو پیکی را نزد بولارغی فرستاد و از او خواست دست از آن اعمال - پیوستن به مملوکان - بردارد. ملک ناصر هم رسولی نزد بولارغی فرستاد تا صحت و سقم گفتار تکفور را معلوم نماید. بولارغی چون از مفسدت و مکر تکفور آگاه شد، تصمیم به قتل او گرفت و با دعوت هیئوم ثانی و لئون چهارم به میهمانی آن‌ها را به قتل رسانید. همین‌طور «امیر ایدُعدی شهرزوری» را که برای گرفتن خراج ارمنیه از حلب آمده بود دستگیر کرد و به زندان افکند. ارامنه چون از کشته شدن تکفور آگاهی یافتند بر بولارغی شوریدند و امرای او در قلعه ارزنه را کشتند و با روشن کردن آتش اهالی دیگر قلاع را به شورش خواندند. چون کار بر بولارغی سخت شد، با ارامنه صلح کرد و به سیواس رفت. در آن حال امیر ایرنجین به سیواس رسید و، اوشین پسر لئون را که عازم دربار الجایتو بود و بولارغی او را گرفته حبس کرده بود، آزاد نمود و بولارغی را بنواخت. اوشین نزد اولجایتو رفت و از طرف او به حکومت ارمنستان منصوب شد و برگشت، اما بی‌درنگ به ملک ناصر نامه نوشت و پرداخت جزیه را عهده‌دار شد. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۳۸؛ ابوالفدا، ۱۳۲۵، ج ۴: ۵۴؛ ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۲۳) امری که ارامنه در گذشته به سختی از آن اکراه داشتند. بولارغی هم در سال ۷۰۷ قمری توسط چند نفر که قصد جانش کرده بودند کشته شد. (کاشانی، ۱۳۴۸: ۸۱) ابن خلدون قتل او را به دستور الجایتو گزارش می‌کند که در این صورت عملکرد بد او در پیوستن ارامنه به ممالیک موجب آن بوده است. (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۲۳) بدین ترتیب، نفوذ ایلیخانان بر ارمنستان کم‌رنگ شد و امیر ایرنجین هم در بازگرداندن این منطقه توفیقی نیافت.

در زمان ابوسعید هجوم ممالیک در ارمنستان امری عادی بود. در سال ۷۲۰ قمری از آنجاکه «اوشین» (اوسیر؟) تکفور ارمنستان تقاضای ملک ناصر مبنی بر واگذاری قلاع مجاور شام به مملوکان را نپذیرفت مورد هجوم سپاهیان مملوک قرار گرفت و قلمروش به کلی ویران شد. کمی بعد اوشین درگذشت و فرزندش لئون پنجم به جای او نشست.

(ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۳۵-۶۳۶) در این زمان آرامنه از پاپ (جان بیست و دوم) کمک خواستند اما پاپ نتوانست به آن‌ها کمکی کند و تنها سیسلی‌ها سعی در کمک به آرامنه نمودند. این امر خشم ملک ناصر را برانگیخت و این بار با کمک «تیمورتاش» - پسر امیر چوپان حاکم مغولی روم که چندی قبل به انگیزه شورش و استقلال علیه ایلیخان با سلطان مملوک در ارتباط قرار گرفته و کمک‌هایی دریافت کرده بود - در سال ۷۲۲ قمری/۱۳۲۰ میلادی به بلاد ارمن حمله کرد و قتل و کشتار زیادی به بار آورد. این بار پاپ رسولی را نزد ابوسعید فرستاد و ضمن این‌که روابط ایلیخان قبلی با اروپا را متذکر شد، خواستار کمک ابوسعید به آرامنه شد. لئون هم با فرستادن رسولی از ابوسعید کمک خواست. برهمن اساس، ابوسعید رسولی را به مصر فرستاد و صلح آن‌ها با آرامنه را خواستار شد. (اشپولر، ۱۳۶۵: ۲۳۶؛ اقبال، ۱۳۵۶: ۳۴۷) با این حال لشکریان مصری به ارمنستان هجوم بردند و پادشاه ارمن تنها با صلح و عقد معاهده با ملک ناصر و با این شرط که پانزده سال تبعیت از مملوکان را می‌پذیرد، قلمرو خود را از نابودی نجات داد. در سال ۷۲۹ قمری/۱۳۲۸ میلادی آرامنه تبعیت رسمی از مملوکان را پذیرفتند، اما این مسأله نیز از حملات مملوکان به خاک آرامنه جلوگیری نکرد. در سال ۷۳۶ قمری/۱۳۳۵ میلادی کیتبوقا نایب حلب قتل و غارت فراوان در آنجا به پا کرد. در سال ۷۶۱ قمری/۱۳۵۹ میلادی «بندمُر خوارزمی» برخی شهرهای ارمنستان را فتح کرد و از جانب خود نایبانی در آنجا گماشت. در سال ۷۷۶ قمری/۱۳۷۴ «عشقیم» نایب حلب تمامی ارمنستان را فتح کرد و تکفور را گرفته به مصر فرستاد. مسلمانان بر سیس و دیگر قلاع مستولی شدند و عمر دولت ارمنستان صغیر به سر رسید. (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۳۶؛ حسن الامین، ۱۴۱۴: ۳۹۲-۳۹۴)

اما بر روم، چنان‌که ذکر شد در اواخر حکومت الجایتو «امیر ایرنجین» حکومت داشت. وی در آغاز سلطنت ابوسعید شورش کرد اما شورش او توسط امیر چوپان در هم شکست و از آن پس «تیمورتاش» پسر امیر چوپان حاکم روم شد. تیمورتاش نیز در سال ۷۱۸ قمری/۱۳۱۸ میلادی شورش کرد و با سلطان مملوک نیز روابطی برقرار کرده و کمک‌هایی نیز دریافت نمود. شورش وی توسط پدرش امیر چوپان در هم شکسته شد و بعد از این‌که او را دست بسته نزد ابوسعید آورد بار دیگر به حکومت روم منصوب گردید. تیمورتاش فرمان‌روایی لایق بود که با رفتار خویش دل مردم را به دست آورد و قلمرو

ایلیخانی در خطه روم را ثبات بخشید. حتی در یک مرحله، برخلاف سیاست ابوسعید مملوکان را علیه ارامنه یاری کرد. پس از قتل امیر چوپان و زوال خاندان او در سال ۷۲۸ قمری/۱۳۲۷ میلادی تیمورتاش تحت تأثیر ترسی که او را فرا گرفته بود و یا به علت اعزام لشکریان ایلیخانی برای سرکوبی وی، به «سیواس» رفت و از آن جا با سلطان مملوک رابطه برقرار کرد و تقاضای پناهندگی نمود. در نهایت هم به دمشق و سپس به قاهره رفت و سلطان مملوک او را اکرام فراوان نمود. در پی او رسولان ابوسعید به مصر رسیدند و به منظور تحکیم صلح خواستار تسلیم تیمورتاش شدند. ملک ناصر ابتدا از این امر خودداری ورزید اما پس از رفت و آمد رسولان و به علت این که تیمورتاش سخاوت زیادی داشت و داد و دهش‌های فراوانش، موقعیت سلطان مملوک را تحت الشعاع قرار داده بود و مهم‌تر به علت این که با زوال خاندان چوپانی، استفاده از وی به منزله اهرمی سیاسی از بین رفته بود، تیمورتاش را زندانی کرد و تسلیم او را به تسلیم یا قتل قراسنقر-امیر متنفذ مملوکی پناهنده نزد ایلیخانان- مشروط کرد. ابوسعید با این خواسته مخالفت کرد، اما در اواسط سال ۷۲۸ قمری/۱۳۲۷ میلادی هنگامی که تیمورتاش به قتل رسید و قبل از اینکه سر او را که به ایران فرستاده بودند به دربار ابوسعید برسد، قراسنقر در شانزدهم شوال ۷۲۸ قمری در مراغه فوت شد. (ابن تغری، ۱۳۸۸، ج ۹: ۲۷۳؛ مقربیزی، ۱۳۵۰، ج ۲، ق: ۲۹۹) این که قراسنقر به قتل رسید یا به مرگ طبیعی مرد چندان آشکار نیست. ابن خلدون که قتل تیمورتاش را اجرای مجازات اسلامی در حق او دانسته است چنین گزارش می‌کند که ملک ناصر از ابوسعید خواست که قراسنقر را جزای اسلامی دهد. در ادامه نیز چنین می‌آورد که حکم اسلامی در مورد هر دو اجرا شد. (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۷۹۱)

مصادق دیگر اختلاف‌های تأثیرگذار مرزی در «ملطیه» و به سال ۷۱۴ قمری رخ داد که با لشکرکشی ممالیک و قتل و غارت فراوان در ارمنستان همراه بود. لشکرکشی ممالیک در این سال بنا به درخواست مردم ملطیه، اظهار اطاعت آن‌ها از ممالیک و به عنوان «غزای بزرگ» صورت گرفت. (کاشانی، ۱۳۴۸: ۱۷۰-۱۷۲؛ ابن کثیر، ۱۳۵۰، ج ۱۴: ۷۵) هجوم دسته‌هایی از سپاهیان مملوکی به شهرهای «ماردین» و «دُنیسر» در جزیره به سال ۷۱۵ قمری و درگیری با مغولانی که برای گرفتن باج به این شهرهای تحت تابعیت ایلیخانان آمده بودند نیز از جمله دیگر موارد اختلاف‌زا بود. علت هجوم ممالیک

به این شهرها عدم ارسال مقرری سالانه به شام بود (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق: ۱۴۷) که البته منابع مشخص نمی‌کنند که شهرهای مذکور که تحت تابعیت ایلخانان بوده‌اند از چه زمانی به مملوکان خراج می‌پرداخته‌اند.

۳. استفاده از فداییان اسماعیلی علیه یک دیگر

اسماعیلیه نزاری علاوه بر ایران در سوریه نیز صاحب قلاع و مراکزی بودند که پس از نابودی مراکز ایشان توسط هولاکو به صورت نیروهایی درآمدند که در مناسبات میان مراکز قدرت اعم از ممالیک، صلیبیون و ایلخانان نقش چندجانبه ایفا می‌کردند. اگرچه رکن‌الدین خورشاه، هنگام تسلیم و به درخواست هولاکو، اطاعت اسماعیلیان شام از مغولان را خواسته بود (جوینی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۲۷۴؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۹۶) اما اسماعیلیان شام در دفع مغول با دیگر مسلمانان همکاری کردند و به عنوان نیرویی تأثیرگذار در منطقه باقی ماندند. در ابتدای فتوحات مغول در شام برخی از قلاع اسماعیلیان هم تصرف شد، اما پس از نبرد عین جالوت و عقب‌نشینی مغول‌ها از شام آن‌ها را به دست آوردند. در سال ۶۵۹ قمری نیز که مغول‌ها دوباره به شام آمدند اسماعیلیان حکمران صهیون را علیه مغولان یاری کردند.

پس از تسلط رکن‌الدین بیبرس (۶۵۹-۶۷۶ هـ. ق/ ۱۲۶۱-۱۲۷۷ م) بر شام، با سیاست‌های محافظه‌کارانه و ایجاد اختلاف بین سران اسماعیلی و در نهایت به طریق نظامی موفق شد اسماعیلیان را در شمار اتباع خویش درآورد. آن‌ها در قلاع خویش به نوعی استقلال داشتند، اما به مملوکان خراج می‌دادند و هم‌چون حربه‌ای در دست آن‌ها بودند که از ایشان جهت از بین بردن شخصیت‌های سیاسی و پیش‌برد اهداف خویش استفاده می‌کردند. (هاجسن، ۱۳۳۹: ۳۸۶، ۴۸۶-۴۹۹) مواردی از عملکرد این فدائیان علیه شخصیت‌های بزرگ صلیبی در تواریخ مذکور است. از آن جمله است سعی در از بین بردن ادوارد اول پسر هانری پادشاه انگلیس که در زمان بیبرس به شام آمد و علیه مملوکان فعالیت می‌کرد. مورد دیگر سوءقصد آن‌ها به جان برخی از سران فرقه مهمان‌نوازان بود که در مواردی سد راه فعالیت‌های بیبرس می‌شدند. (رانسیمان، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۹۸-۴۰۰)

طبیعی می‌نمود که سلاطین مملوک از این اهرم مناسب علیه دولت ایلخانان نیز استفاده کنند. این امر با وحشت و اربابی که عملکرد فدائیان اسماعیلی ایران در قرون

اخیر ایجاد کرده بود می توانست کارکرد مناسبی داشته باشد و طبیعی است که ممالیک از آن غافل نبوده‌اند. محتوای نامه احمد تکودار به سیف‌الدین قلاون که اشاراتی به فعالیت‌های جاسوسی و اموری از آن قبیل دارد می تواند تأییدی بر این امر باشد. (ابوالفدا، ۱۳۲۵، ج ۴: ۳۸۵) اما آن چه که در این ارتباط به وضوح قابل مشاهده است، استفاده از آن‌ها در عهد ملک ناصر می باشد. وی که در سه مرحله به حکومت رسید و دورانی طولانی را در رأس حکومت مملوکان گذرانید، برای به قتل رساندن مملوک فراری «قراسنقر» چند بار فداییان اسماعیلی را به ایران اعزام کرد. (کاشانی، ۱۳۴۸: ۱۴۴، ۱۶۶، ۲۰۰) در سال‌های آغازین سلطنت ابوسعید به سال ۷۲۰ قمری در حالی که مناسبات دو حکومت طریق صلح را می پیمود آمدن فداییان اسماعیلی به ایران بلوایی به پا کرد که نزدیک بود مذاکرات صلح را تحت الشعاع قرار دهد و موجبات تیرگی روابط را فراهم آورد، اما درایت رجال ایرانی مانع از این موضوع شد. توضیح این که در این سال سی نفر از فداییان اسماعیلی قلعه «مصیاف» (مصیاب؟) از طرف ملک ناصر به ایران فرستاده شدند تا مملوک فراری «شمس‌الدین قراسنقر» که در زمان الجایتو به ایران پناهنده شده بود را به قتل رسانند. آن‌ها در این امر موفق نشدند و توطئه آن‌ها کشف و اغلب کشته یا اسیر شدند. (ابن بطوطه، ۱۳۶۱، ج ۱: ۷۳) این امر اثر بدی در ایران گذاشت و چنین شایع شد که آن‌ها از طرف ملک ناصر مأموریت قتل ابوسعید، امیر چوپان، تاج‌الدین علیشاه و برخی از امرای مغول را داشته‌اند. ابوسعید و درباریان به شدت از این مسأله خشمگین شدند به طوری که امیر چوپان تصمیم به کشتن رسول اعزامی مصریان که در این ایام در اردوی ایلیخان به سر می برد را گرفت. تنها وساطت تاج‌الدین علیشاه وزیر که از عواقب امر می ترسید و به علاوه علاقمند به حفظ صلح و دوستی بود مانع از این امر شد. در نهایت قرار بر آن شد که رسولانی را جهت روشن شدن قضیه و هم چنین ادامه مذاکرات صلح به مصر بفرستند. (حسن الامین، ۱۴۱۴: ۳۹۱-۳۹۲) در رأس رسولان اعزامی به مصر در این زمان «خواجه مجدالدین اسماعیل بن محمد بن یاقوت سالمی» بود که به قول ابن خلدون قاضی القضاة تبریز که از او نام نمی برد و افراد دیگری او را همراهی می کردند. (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۳۷؛ ابن کثیر، ۱۳۵۰، ج ۱۴: ۱۰۰-۱۰۲؛ مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۲۰۹) این رسولان در اواخر ذی الحجه ۷۲۰ قمری به دمشق رسیدند و روز بعد به طرف مصر رفتند. در ششم محرم ۷۲۱ قمری به مصر رسیدند و هدایا

و تحف ابوسعید را تقدیم سلطان مملوک کردند. در نتیجه مذاکرات آن‌ها با بزرگان دولت مملوک و روشن شدن صحت موضوع اسماعیلیه بود که معاهده صلح میان دو حکومت منعقد شد. البته استفاده از فدائیان اسماعیلی خاص ممالیک نبود و حداقل در یک مورد به بهره‌گیری از آن‌ها علیه ملک ناصر مملوکی نیز اشاره شده است. در این مورد مقریزی گزارش می‌کند که در سال ۷۲۰ قمری شخص ناشناسی که چهار نفر از فداییان اسماعیلی او را همراهی می‌کردند به مصر آمده بودند و چنین شایع شده بود که از جانب قراسنقر-امیر مقتدر مملوکی که نزد ایلیخانان پناهنده بود- و به منظور قتل ملک ناصر آمده‌اند. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق: ۲۰۹)

ب) زمینه‌های هموارکننده

۱. صلح گسترده مغولی

در سال ۷۰۵ قمری میان اولوس‌های چندگانه مغولی، مناسباتی مسالمت‌آمیز به وجود آمد و صلحی مغولی حاصل شد که حکومت ایلیخانی نیز آن را پذیرفت. (کاشانی، ۱۳۴۸: ۳۲-۴۲؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۴۷۲) الجایتو که در کل شخصیتی آرام و عافیت‌جو داشت و با «توق‌تای» فرمان‌روای خطه شمالی قلمرو خویش در صلح نسبی به سر می‌برد؛ از روابط مسالمت‌آمیز مذکور استقبال کرد و هم‌گرایی با فرمان‌روایان مغولی، اولوس جغتای، اوکتای و چین و مغولستان را پذیرفت. اصل اندیشه این صلح مغولی که بر صلح و دوستی و داشتن مناسبات تجاری و عبور و مرور آزادانه تجار و حمل کالا بدون پرداخت مالیات یا عوارض اجباری تأکید می‌کرد از آن «دووا» خان اولوس جغتای بود. دووا پس از جلب موافقت «چاپار» فرمان‌روای اولوس اوکتای، رسولانی به چین و ایران فرستادند و «الجایتو» و «تیمور قآن» را به صلح و اتحاد دعوت کردند. بر اساس گزارش‌های وصاف، الجایتو نه تنها این درخواست را پذیرفت بلکه برای آن اهمیت زیادی قائل شد. (وصاف، ۱۳۳۸: ۴۷۲) در نامه الجایتو به فیلیپ ششم پادشاه فرانسه نیز اهمیت این اتحادیه و وجه سیاسی و تجاری آن تأکید شده و از نظم و امنیتی که در سراسر قلمرو مغول‌ها از چین تا دشت مغان به وجود آمده است به نیکی یاد شده است. (بویل، ۱۳۷۱: ۳۷۴؛ بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۲۲؛ اشپولر، ۱۳۶۵: ۲۰۷) اگرچه صلح و ثبات مذکور گذرا بود و وضعیت پایداری را در امپراتوری مغول ایجاد نکرد اما برای سلطنت

الجایتو و سپس جانشین او ابوسعید خوشایند بود؛ زیرا برخلاف دوران ایلیخانان نامسلمان تقابل جدی میان ایلیخانان و فرمان‌روایان شمال شرقی قلمرو آن‌ها به وجود نیامد و این مهم موجب می‌شد تا دستگاه حاکمه ایلیخانی سیاست‌های خود در مواجهه با ممالیک را با بارروانی مثبت و دیپلماسی فعال‌تر دنبال نماید. در ظاهر امر چنین می‌نماید که حکومت ایلیخانی می‌توانست با بهره‌گیری از چنین شرایطی به فشار بیش‌تر علیه حریف مملوکی خود اقدام کند و تقابل نظامی صرف را در دستور کار قرار دهد، اما دقت در چند مسأله خلاف این تفسیر را نشان می‌دهد. مناسبات حسنه و بلندمدت فرمان‌روایان دشت قبیچاق با سلاطین مملوک که دستگاه حاکمه ایلیخانی نمی‌توانست آن‌ها را نادیده بگیرد و روابط آرام کنونی با ایشان را با کشمکش روبه‌رو سازد (رضوی، ۱۳۹۰: ۵۳-۸۱)؛ خاطره شکست‌های چندباره در خطه شام و از جمله ناکارآمدی سیاست‌های نظامی غازان مسلمان در این منطقه که از برتری سیاسی - نظامی مقبولیت بیش‌تر ممالیک ناشی می‌شد (رضوی و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۳-۱۰۷)؛ عاقبت‌طلبی شخص الجایتو، جوانی جانشین او و تمایل به ادامه سیاست‌های پدر و ابتکار عمل کارگزاران مسلمان که در پی ترمیم گسست طولانی مدت مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دو قلمرو با بهره‌گیری از زمینه‌های مسلمانی ایلیخانان بودند از جمله این مواردند. به این ترتیب، طبیعی‌تر می‌نماید که صلح و ثبات نسبی حاکم بر قلمروهای مغولی را عامل مهمی در جهت هموار کردن زمینه‌های پیش‌برد رهیافت‌های فرهنگی و دیپلماتیک دستگاه ایلیخانی در دوران الجایتو و ابوسعید قلمداد شود.

۲. کشمکش قدرت در ساختار حکومت ممالیک

با همه اقتداری که ممالیک به عنوان یکی از قدرت‌های اثرگذار مسلمان در قرون میانه از آن برخوردار بودند، هیچ زمانی نتوانستند قدرتی متمرکز و نهادینه را به وجود آورند. چنان‌که در مطالب بعدی بیاید از همان آغاز قدرت‌گیری ممالیک، سران نظامی با دارا بودن خیل غلامان و طرف‌داران خود، جایگاه ممتازی در ساختار قدرت مملوکی داشتند و جهت‌گیری آن‌ها در چگونگی رقم خوردن تحولات سیاسی به شدت تأثیرگذار بود. این اشرافیت نظامی که ماهیتاً گرایش‌گریز از مرکز داشت و موجب می‌شد که قدرت‌هایی هم‌عرض مقام سلطان در مناطق شام و مصر عرض‌اندام کنند و نوعی هیرارشی قدرت (سلسله‌مراتب) را در ساختار سیاسی ممالیک به وجود آورد که به طور

ذاتی ماهیت میلناریستی داشت. کارآمدی اشرافیت نظامی مستقر، به نحو بارزی در ماجرای قدرت‌گیری و تداوم قدرت سلاطین نمود ویژه داشت و حتی سلاطین مقتدری چون «رکن الدین بیبرس» (۶۵۹-۶۷۶ ه. ق/ ۱۲۶۰-۱۳۷۷ م) و «سیف الدین قلاوون» (۶۷۸-۶۸۹ ه. ق/ ۱۲۷۹-۱۲۹۰ م) نیز مجبور بودند با الیگارشی موجود مماشات نمایند.

این مسأله ساختاری قدرت ممالیک مقارن با سلطنت الجایتو نیز به قدرت خود باقی بود و به طور قطع «ملک ناصر قلاوون» را که در دو مرحله پیش از عهد الجایتو و یک مرحله در زمان الجایتو مجبور به کناره‌گیری از سلطنت کرده بود را به مماشات، عافیت‌طلبی و واقع‌گرایی بیش‌تر وادار می‌نمود. ملک ناصر که در پی قتل برادرش «ملک اشرف» (۶۸۹-۶۹۳ ه. ق/ ۱۲۹۰-۱۲۹۳ م) توسط عده‌ای از امرای مملوک و ادعای سلطنت توسط یکی از همین امرا اما عدم پذیرش دسته‌هایی دیگر از امرای مملوکی و جنگ و درگیری آن‌ها در محرم ۶۹۳ قمری به سلطنت رسید، در پی کم‌تر از یک سال سلطنت، مورد مخالفت برخی از امرا به سرکردگی «کیتبوقا» قرار گرفت و از سلطنت خلع شد. این کیتبوقا که از جمله اسرای مغولی بود که در سال ۶۷۰ قمری به اسارت مملوکان درآمده و در پرتو شرایط سیال ساختار سیاسی ممالیک رشد کرده و اکنون به مقام سلطنت رسیده بود، پس از دو سال و هشت ماه سلطنت در اواخر سال ۶۹۵ قمری گرفتار نیرنگ امرای مملوک شد و در نهایت به قتل رسید. (ابن کثیر، ۱۳۵، ج ۱۳؛ ۳۶۸؛ ابن تغری، ۱۳۸۸، ج ۸، ۶۴-۶۸) در پی آن امرای مملوک با «حسام الدین لاجین» به سلطنت بیعت کردند. در دوره سلطنت وی میان امرای مملوک به شدت اختلاف بود و تزلزلی سیاسی ساختار حکومتی ممالیک را در بر گرفته بود. در همین جهت امرای مملوک، لاجین را نیز پس از سه سال سلطنت، در ربیع‌الاول ۶۹۸ قمری به قتل رساندند. (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴؛ ۶۱) در پی قتل لاجین بار دیگر با «ملک ناصر محمد بن قلاوون» به سلطنت بیعت شد. ملک ناصر در این مرحله به مدت ده سال (۶۹۸-۷۰۸ ه. ق/ ۱۲۹۸-۱۳۰۸ م) سلطنت کرد که از جمله مسائل زمان وی درگیری‌های او با غازان بود. در سال ۷۰۸ قمری مقارن با سلطنت الجایتو، ملک ناصر که بار دیگر گرفتار فعالیت مخالفت جویانه امرای خود شده بود، از جان خود ترسید و به بهانه حج راهی شام شد و پس از تحصن در قلعه «کرک» و با نوشتن نامه‌ای به مصر خود را از سلطنت خلع نمود. این بار سران مملوک

با «ببیرس» بیعت کردند و او با لقب ملک مظفر رکن الدین ببیرس (دوم) برای چند ماه سلطنت کرد. دوره سلطنت وی کوتاه بود؛ زیرا امرا به مکاتبه و مصالحه با ملک ناصر پرداختند و با برگشت او به مصر در رمضان سال ۷۰۸ قمری و بیعت آبا او برای مرتبه سوم به سلطنت نشست. (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۳۲؛ ابن تغری، ۱۳۸۸، ج ۹: ۱۶۵) این نفوذ فوق العاده و دخالت بی اندازه امرا که از روند قدرت گیری ممالیک و ساختار سلسله مراتبی قدرت آن‌ها ناشی می شد در نوع جهت گیری سلطان مملوک در برابر ایلیخانان مؤثر بود و این آمادگی را در خود داشت که مدارای سیاسی رقیب دیرینه را با ملایمت پاسخ بگوید.

۳. ضعف نسبی دستگاه حاکمه ایلیخانی

حکومت ایلیخانان که در پی مرگ ارغون در سال ۶۹۰ قمری رو به ضعف نهاده و در امور سیاسی و اقتصادی با گسست جدی مواجه شده بود، در پی اصلاحات غازان وضعیت بسامانی پیدا کرد، اما اگر هم اصلاحات مذکور را بدان گستره ای که رشیدالدین فضل الله تبیین می کند مبالغه گویی شخصی وی قلمداد نکنیم، این اصلاحات تا حد زیادی به شخص غازان متکی بود و در عهد جانشینان او تداوم حاصل نکرد. در زمان غازان و جانشینان او رقابت میان اهل قلم و اهل شمشیر هم چنان ادامه پیدا کرد و وزیرکشی به عنوان سنتی موسوم در عهد ایلیخانان هم چنان پا بر جا بود. به علاوه اشرافیت نظامی از نفوذ قابل توجهی برخوردار بود و گاهی دستگاه حاکمه ایلیخانی را با مشکل مواجه می ساخت. با این حال، اشرافیت نظامی این عصر، تحت تأثیر اسلام پذیری مغول‌ها تا حدی رام شده و در پرتو این واقعیت که از دیر زمانی قبل رویکرد نظامی در مقابله با مملوکان منافی در بر ندارد و لذا اقتصاد نظامی و غارتی فاقد کارایی است؛ با راهبرد نظامی صرف در برابر حریف مملوکی موافقتی نداشت. هم گرایی اشرافیت نظامی مغولی با دستگاه ایلیخانی و به ویژه ماجراجویی آن‌ها در سیاست خارجی در گرو تأمین منافع اقتصادی آن‌ها بود و غارت در پی برتری نظامی را ترجیح می دادند. از آن جا که به طور معمول تقابل نظامی ایلیخانان و ممالیک با برتری مملوکان همراه بود و لذا برای دستگاه ایلیخانی غنایم و منافی به همراه نداشت، طبیعی می نمود که اشرافیت نظامی اصراری برای مواجهه نظامی در این جبهه نداشته باشد و در صورت لزوم با راهبردهای سیاسی و فرهنگی جهت تعدیل مناسبات همراهی نشان دهد. از سوی دیگر کارگزاران ایرانی نیز در عین حال اختلاف با اهل شمشیر و احیاناً اختلاف‌های درونی خود (اقبال، ۱۳۷۶: ۳۱۸-)

۳۲۰) که به ضعف ساختاری حکومت کمک می‌کرد، بنا بر ماهیت وجودی خویش، دیپلماسی و برای نمونه برخورد فرهنگی را ارجح‌تر می‌نهاد و بالذات در جهت کنار آمدن با ممالیک از آمادگی لازم برخوردار بود.

۴. ارتباط با دول اروپایی با هدف تضعیف ممالیک

هجوم مغول به خطه غربی آسیا که همزمان با دوره پنجم جنگ‌های صلیبی و شکست و ضعف موقع صلیبی‌ها در برابر مسلمانان بود، مسیحیان را بر آن داشت که از مغول علیه مسلمانان استفاده کنند. به ویژه پس از قآنی اوکتای که موج حمله مغول به اروپا فروکش کرد، زمینه‌های این بهره‌برداری هموارتر شد و مسیحیت شرقی و غربی در این عرصه گام‌های مؤثری برداشتند. به خصوص در اعزام هولاکو به خطه غربی آسیا، مسیحیت ارمنی سهم جدی و مسیحیان ارمنی و گرجی در لشکرکشی‌های هولاکو علیه خلافت عباسی و فتح اولیه شام مشارکت جدی داشتند. (گروسه، ۱۳۶۵: ۳۳۲، ۴۶۱-۵۸۹، ۴۶۲؛ رانسیمان، ۱۳۶۰، ج ۳: ۳۵۵) با این حال مسیحیت صلیبی نیز در هجوم مغول به شام آسیب جدی دید و تنها در پی شکست مغول‌ها در «عین جالوت» و نبردهای بعدی بود که ایلخانان را به توجه بیشتر به دول مسیحی اروپایی برای اتحاد علیه ممالیک تشویق کرد. در این میان شکست‌های پی‌درپی صلیبیون از ممالیک نیز سهم جدی داشت و نیاز مشترک دشمنان ممالیک را به تشریک مساعی و ادار می‌کرد. مناسبات ایلخانان و دول اروپایی در این جهت از همان زمان هولاکو آغاز شد (ویلتس، ۱۳۵۳: ۱۴۳؛ بویل، ۱۳۷۱: ۳۴۱) اما به تدریج که صلیبیون از شام رانده شدند و مجموعه تلاش‌های اروپائیان برای ماندگاری ایشان به جایی نرسید؛ در کنار عامل مهم بعد مسافت، بی‌انگیزگی اروپائیان موجب شد که روابط دوستانه ایلخانان و مسیحیان هیچ‌وقت نتیجه عملی نداشته باشد و تنها چارچوب دیپلماتیک خود را حفظ کند. تنها فایده این مناسبات دیپلماتیک که بعد از مسلمانی ایلخانان نیز تداوم یافت نوعی فشار روانی بر حریف مملوکی بود تا چندان ابتکار عملی برای مواجهه با رقیب نداشته باشد. سلسله تلاش‌های این چنینی ایلخانان در دوره سلطنت الجایتو و ابوسعید نیز ادامه پیدا کرد و به دنبال مشارکت فعال ایلخانان در صلح فراگیر مغولی که از آن یاد شد در حوزه سیاست و اقتصاد میان ایلخانان و اروپائیان مناسبات نزدیکی برقرار شد و اگر نه در زمینه سیاست و بهره‌برداری از آن علیه ممالیک، در زمینه تجارت و انعقاد پیمان‌های تجاری

و از جمله تأسیس مراکز تجاری و کنسولی نتایج قابل اعتنایی داشت. (جوادی، ۱۳۷۸: ۹۶، ۹۷-۱۱۴؛ رضوی، ۱۳۹۰: ۲۶۲-۲۶۷) مناسبات مذکور که همزمان با تزلزل نسبی در ساختار سیاسی مملوکان و موضع انفعالی ملک ناصر قلاوون در جریان بود در آمادگی روانی دستگاه مملوکی برای مدارا با ایلیخانان و تعامل دیپلماتیک با این دولت تأثیرگذار بود، در جای خود عامل مهمی به شمار می‌رفت.

۵. تلاش کارگزاران مسلمان برای مناسبات مسالمت‌آمیز

مغول‌ها که در امور اجرایی و اداره جوامع دارای ساختار مدنی تجربه چندانی نداشتند، پس از تشکیل حکومت ایلیخانی در پرتو نیازهای سیاسی و اقتصادی خویش اداره امور را به کارگزاران مسلمان سپردند و این مهم فرصت تأثیرگذاری بر قوم غالب و هدایت برنامه‌های بلندمدت را در اختیار ایشان قرار داد. از جمله در مسأله اسلام‌پذیری ایلیخانان چه در زمان «تکودار» و دولت مستعجل احمدی و چه در زمان غازان و مسلمانی گسترده مغول‌ها، سهم به سزایفا کردند. (رضوی، ۱۳۹۲: ۵: ۶۹-۷۰) در این میان تلاش برای هموار کردن زمینه‌های صلح میان ایلیخانان و ممالیک یکی از برنامه‌های اصلی دولت مردان مسلمان بود و آشتی میان دو قلمرو را با هدف منتفع کردن جهان اسلام را رسالت خود می‌دانستند. رجال مسلمان که با آگاهی بر سنن و تشریفات اسلامی و شناخت هنجارهای دیوانی و سیاسی، بر طرق مراوده با رقیب مسلمان ایلیخانان اشراف داشتند در زمان الجایتو نیز سهم به سزایی در ایجاد آمادگی ذهن دستگاه ایلیخانی ایفا کردند و با بهره‌گیری از مهارت‌های رجال قلمرو حریف، زمینه‌ساز نزدیکی دو حکومت شدند. بی‌تردید حسن ظنی که در اواخر سلطنت الجایتو در مناسبات با مملوکان حاصل شد و اندک زمانی بعد در دوره ابوسعید به معاهده صلح با ممالیک منجر شد تا حد زیادی مرهون نقش آفرینی دولت مردان مسلمان بود و سهم رجالی چون رشیدالدین فضل‌الله، تاج‌الدین علیشاه و مناصبی چون قاضی القضاة را در جریان مناسبات و مذاکرات پرنرنگ گزارش شده است. (مقربزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۱۷۵، ۲۴۵)

۲. رویکرد متساهلانه و تلاش برای برقراری صلح

ماهیت مناسبات ایلیخانان و مملوکان در دوره سلطنت الجایتو نوعی واقع‌گرایی، مسالمت و آرامش در خود داشت که زمینه را برای صلح‌طلبی طرفین هموار می‌کرد. در همین جهت، ابوسعید و کارگزاران سیاسی و نظامی دستگاه ایلیخانی با پی بردن به این

واقعیت که امکان برتری نظامی در مقابل حریف دیرپای مملوکی را ندارند و مناسبات خصمانه به نفع آنها نیست، سعی در هدایت شرایط به سمت صلح و انعقاد معاهده دوستی نمودند و در همان آغازین سال‌های سلطنت آخرین ایلخان موجبات تحقق این مهم را فراهم آوردند. در این جهت با هدف روشن شدن قضایا و از بین بردن بی‌اعتمادی حاصل از آمدن فداییان اسماعیلی و ادامه مذاکرات رسولانی را به مصر اعزام کردند. در رأس رسولان اعزامی به مصر در این زمان «خواجه مجدالدین اسماعیل بن محمد بن یاقوت سالمی» بود که به قول ابن خلدون قاضی القضاة تبریز که از او نام نمی‌برد و افراد دیگری او را همراهی می‌کردند. (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۳۷؛ ابن‌کثیر، ۱۳۵۰، ج ۱۴: ۱۰۰؛ مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۲۰۹) این رسولان در اواخر ذی‌الحجه ۷۲۰ قمری به دمشق رسیدند و روز بعد به طرف مصر رفتند. در ششم محرم ۷۲۱ قمری به مصر رسیدند و هدایا و تحف ابوسعید را تقدیم سلطان مملوک کردند. در نتیجه مذاکرات آنها با بزرگان دولت مملوک و روشن شدن موضوع اسماعیلیه، زمینه برای انعقاد معاهده صلح میان دو حکومت هموار شد و پیمان صلحی با شرایط زیر میان دو دولت برقرار گردید. (ابن‌کثیر، ۱۳۵۰، ج ۱۴: ۱۰۰-۱۰۲؛ مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۲۰۹-۲۱۰؛ حسن الامین، ۱۴۱۴: ۳۹۲)

الف) سلطان مصر تعهد می‌کرد که از آن پس فداییان اسماعیلی را به ممالک ایلخانی نفرستد.

ب) سلطان مملوک متعهد می‌شد که اعراب بادیه و ترکمانان را به هجوم به ممالک ایلخانی تحریک نکند.

پ) سلطان مصر از مطالبه قراستقر صرف نظر کند.

ت) طرفین متعهد می‌شدند که از یک‌دیگر تسلیم پناهندگان را مطالبه نکنند.

س) طرفین داشتن روابط سالم و ایجاد تسهیلات تجاری را تعهد می‌کردند.

ج) هرساله، کاروان‌های حج از عراق به مکه رود و دو پرچم یکی بنام سلطان مملوک و یکی بنام ابوسعید با خود حمل نمایند.

ابن خلدون هم چگونگی انعقاد این معاهده را چنین بیان می‌کند:

در سال ۷۲۰ قمری رسولان ابوسعید به مصر رفتند. قاضی تبریز هم با آنها بود.

آمده بودند تا پیشنهاد صلح دهند و یکدل و یک‌زبان به اقامه و اشاعه سنن

اسلامی پردازند. از جمله در بهبود مراسم حجم و امن گردانیدن راه‌ها و جهاد با دشمن اقدام نمایند...». (ابن خلدون، ۱۳۶۸، ج ۴: ۳۶۸)

در خلال ایامی که رسولان ابوسعید در حال مذاکره با سلطان مملوک بودند خیر منع منکرات در قلمرو ایلیخانی و به فرمان ابوسعید به مصر رسید. این مسأله نقش مهمی در تحکیم صلح و دوستی ایفا کرد و سلطان مملوک هم فرامینی در آن جهت صادر نمود. به گزارش مقریزی، ملک ناصر به خواسته‌های مذکور پاسخ مثبت داد و «سیف‌الدین ایتمش محمدی» را برای بستن عقد قرارداد و گرفتن پیمان و شنیدن سوگند به دربار ابوسعید فرستاد. باز در همین سال ۷۲۱ هـ. ق/ ۱۳۲۱ م (۷۲۰ هـ. ق/ ۱۳۲۰ م) مجدالدین سلامی (سالمی) بار دیگر به مصر آمد و از سلطان مملوک خواست که پرچمی (رایتی) را برای حرکت دادن آن به همراه کاروان اعزامی که قصد حج داشت - و جزء شرایط صلح بود - به ایران بفرستد. رایتی با پارچه حریر سفید با هلالی طلایی در وسط آن به دربار ایلیخان فرستادند و نامه‌ای به حاکم مکه نوشتند که حاجیان عراقی را اکرام کند. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق: ۲۱۱) رسول اعزامی ملک ناصر هم در سال ۷۲۳ قمری در حالی که رسولان ابوسعید و از جمله امیر چوپان همراه با هدایای ابوسعید وی را همراهی می‌کردند به مصر برگشت و بدین ترتیب قرار داد صلح میان دو دولت صورت رسمی به خود گرفت. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق: ۲۴۵)

در کنار عوامل چندی که از آن‌ها به عنوان زمینه‌های هم‌گرایی دو حکومت مطرح شد به نظر می‌رسد علت دیگری که سلطان مصر را به صلح با ابوسعید متقاعد کرد ترسی بود که او را فرا گرفته بود. چنان‌که آمد، بنابر گزارش مقریزی در سال ۷۲۰ قمری شخص ناشناسی که چهار نفر از فداییان اسماعیلی او را همراهی می‌کردند به مصر آمده بودند و چنین شایع شده بود که از جانب قراسنقر - امیر مقتدر مملوکی که نزد ایلیخانان پناهنده بود - و به منظور قتل ملک ناصر آمده‌اند. (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق: ۲۰۹) این موضوع نیز حاکی از آن است که تمایل به صلح و رویکرد تعاملی، مسأله‌ای دوسویه بوده و هر یک از دول ایلیخانی و مملوکی بنابر ملاحظات خاص خود در پی صلح بوده‌اند.

معاهده صلحی که از آن یاد شد، کماکان تا آخر عهد ایلیخانی ادامه داشت. در این میان تنها رقابت بر سر حج و دخالت‌های دو دولت در امور مکه، موضوعی که از اواخر ایام الجایتو شروع شده بود، به نوعی دو دولت را در مقابل هم قرار می‌داد. منتها این

مقابله بیش‌تر جنبه فرهنگی و تبلیغاتی داشت و هیچ زمانی موجب برخورد میان دو حکومت نشد. (رضوی، ۱۳۸۵: ۱۹-۳۵) حتی دو حکومت متقابل و به‌ویژه ایلخانان از این رقابت در راستای امور داخلی و برداشتن مدعیان سیاسی نیز استفاده می‌کردند و به قول صاحب نجوم الزاهره:

بین ایران و مصر در زمان سلطنت ابوسعید و ملک ناصر حاکم مصر همواره رسولان در رفت و آمد بودند و این ارتباط قطع نمی‌شد. آن دو یک‌دیگر را برادر می‌خواندند و سخن آن‌ها یکی بود ... و رسولان خاص بین آن‌ها در رفت‌وآمد بود. (ابن تغری، ۱۳۸۸، ج ۹: ۲۱۱)

مقریزی از آمد و شد رسولان دو دولت در سال‌های ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸ و تا ۷۳۶ قمری یاد می‌کند و متذکر می‌شود که تا سال ۷۲۸ قمری اعزام رسولان را از جانب امیر چوپان و ابوسعید بوده و از آن پس - در پی نابودی خاندان چوپانی - ابوسعید این رسولان را اعزام می‌کرده است (مقریزی، ۱۳۵۵، ج ۲، ق ۱: ۲۰۹-۲۴۵). مناسبات حسنه و هم‌گرایی دولت‌های ایلخانی و مملوکی ادامه داشت تا این‌که در سال ۷۳۶ قمری رسولی از جانب عراق به مصر رسید و خبر از بیماری ابوسعید آورد. پس از چندی با مرگ ابوسعید در حقیقت پرونده دولت ایلخانی بسته شد و میراث آن، از جمله چگونگی ارتباط با مملوکان، به ایلخانان رقیب و حکومت‌های ملوک‌الطوایفی مرتبط بدان‌ها رسید.

نتیجه

ناتوانی نظامی ایلخانان در مواجهه با ممالیک و ناکامی ایشان در حاکمیت بر شام و بهره‌گیری از امکانات اقتصادی آن، حکومت ایلخانی را با مسأله‌ای جدی مواجه کرد که بر سیاست خارجی و داخلی آن‌ها سخت اثرگذار بود. اگرچه مسلمانی احمد تکودار توانست اندک زمینه‌ای را برای ترمیم مناسبات دو دولت پدید آورد اما برتری طلبی حریف و دولت مستعجل احمدی در این زمینه موفقیتی کسب نکرد و سیاست‌های اسلامی غازان نیز از این جهت که با بلندپروازی، ماجراجویی و منفعت طلبی همراه بود نتوانست، مسأله مرآمده با ممالیک را مرتفع نماید. زمینه‌های خروج از انفعال در برابر ممالیک در زمان ایلخانان جانشین غازان فراهم آمد و دستگاه حاکمه ایلخانی را به سمت تعامل با ممالیک سوق داد. از اوان سلطنت الجایتو و سال‌های آغازین سلطنت

ابوسعید؛ بهره‌گیری از راهبرد سیاسی و فرهنگی در مواجهه با ممالیک بیش‌تر از مواجهه نظامی مورد اهتمام واقع شد و تعامل و هم‌گرایی جای تقابل و واگرایی را گرفت. در حالی که ساختار سیاسی، تقریباً مشترک دو دولت، حکومت مملوکی را به سمت بهره‌گیری از سیاست‌های اسلامی علیه ایلیخانان تشویق کرده بود و رویکرد اسلامی غازان مقبولیت لازم را در جهان اسلام پیدا نکرده و لذا مجبور بود همانند اسلاف خود علیه ممالیک عمل کند، حکومت اسلامی جانشینان او از پذیرش لازم برخوردار بود و لذا دولت مملوکی چونان گذشته نمی‌توانست خود را مدافع اسلام در برابر کفر مغول معرفی کند. به علاوه نوعی ضعف تدریجی که ساختار قدرت ممالیک بحری را در زمان آخرین سلطام مقتدر این سلسله (ملک ناصر قلاوون) فرا گرفته بود با ضعف ساختار قدرت ایلیخانان پس از غازان مقارن بود و دو دولت را به سمت واقع‌گرایی و مسالمت‌جویی هدایت می‌کرد. برتری نسبی اهل قلم و رجال مسلمان که در پی اسلام‌پذیری مغول‌ها، کارآمدی بیش‌تری در هدایت سیاست خارجی داشتند نیز در جای خود مؤثر بود و در فراهم کردن موجبات نزدیکی دو دولت سهم به سزا داشت. در حالی که مشکلات مرزی و جابه‌جایی اشرافیت نظامی دو قلمرو، مسأله‌ای بازدارنده در مناسبات طرفین بود و هر دو حکومت سعی در بهره‌گیری از این مقوله و دیگر طرق هراس‌انگیزی چون استفاده از فدائیان اسماعیلی می‌نمود؛ زمینه‌های ایجابی موجود، دو دولت را به صلح‌طلبی فراخواند و در چهارمین سال سلطنت ابوسعید معاهده صلحی را با خود آورد که حاوی پیامدهای مهمی بود. اگرچه شرایط صلح مذکور تلاش آگاهانه برای از بین بردن موارد اختلاف و موجبات سوء تفاهم از جمله امن کردن راه‌ها و امنیت و ثبات و صلح بود، اما مهم‌ترین پیامد آن هم‌گرایی اسلامی دو دولت بود که ابن خلدون به صراحت آن را گزارش کرده و صلح میان دو دولت را با این هدف معرفی نموده است که: «یک دل و یک زبان به اقامه و اشاعه سنن اسلامی پردازند.»

منابع

- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۶۱). *رحله*، ترجمه محمد علی موحد، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۶۸). *العبر*، (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد چهارم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن عبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن (۱۳۶۴). *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمد علی تاج پور - حشمت الله ریاضی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل بن عمر (۱۳۵۰ هـ. ق). *البدایه و النهایه*، به اهتمام عبدالحفیظ سعد عطیه المجلد الثالث العشر والرابع العشر، المطبعة السعاده بجوار محافظه المصر.
- ابوالفداء، عمادالدین بن اسماعیل (۱۳۲۵ هـ. ق). *المختصر فی اخبار البشر*، علی نفقه سید محمد عبدالطیف الخطیب و شرکاه، المجلد الرابع، مصر، المطبعة الحسينیه.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۵). *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، چ ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال، عباس (۱۳۵۶). *تاریخ مغول*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- الأتابکی، جمال الدین ابی المحاسن یوسف بن تغری بردی (۱۳۸۸ هـ. ق). *النجوم الزاهره فی ملوک المصر والقاهره*، به اهتمام عبدالقادر حاتم، المجلد الثامن و التسعه، القاهره، دارالکتب بالقاهره.
- بارانی، محمدرضا، (۱۳۸۱). «نقد و بررسی گرایش ایلخانان به اسلام و تشیع»، *تاریخ درآیینہ پژوهش*، پیش شماره دوم، ۳۱-۷۴.
- بارتولد، و. (۱۳۷۶). *تاریخ ترک های آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی، تهران، توس.
- بویل، ج. آ. و دیگران (۱۳۶۵). *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران؛ انتشارات امیرکبیر.
- جوینی، علاءالدین عظاملک (۱۳۷۰). *تاریخ جهانگشای*، به سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، جلد سوم، تهران، انتشارات ارغوان.
- حسن الامین (۱۴۱۴ هـ. ق). *المغول بین الوثنیة و النصرانیة و الاسلام*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.

رانسیمان، استیون (۱۳۶۰). *تاریخ جنگ‌های صلیبی*، ترجمه منوچهر کاشف، چاپ دوم، تهران؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۶۲). *جامع‌التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، ج ۲، تهران، انتشارات اقبال.

رضوی، ابوالفضل و دیگران (۱۳۹۱). «مسأله ممالیک در سیاست خارجی عهد غازان»، *پژوهش‌نامه تاریخ/اسلام*، سال دوم، شماره هفتم، ۸۳-۱۰۷.

_____ (۱۳۸۵ الف). «حج در عهد ایلیخانان» *فصلنامه مطالعات تاریخی*، دانشگاه فردوسی مشهد، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره‌های ۱۱-۱۲، بهار/تابستان، ۱۹-۳۵.

_____ (۱۳۹۰ ب). *شهر، سیاست و اقتصاد در عهد ایلیخانان*، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.

_____ (۱۳۹۰ ج). «روابط ایلیخانان با خوانین دشت قبچاق»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، شماره ۴۶، بهار، ۵۳-۸۱.

_____ (۱۳۹۲ د). «مسلمانی خوانین مغول بر پایه زمینه‌های اسلام‌پذیری ایلیخانان»، *پژوهش‌نامه تاریخ/اسلام*، سال سوم، شماره یازدهم، ۴۷-۷۵.

_____ (۱۳۸۷ ه). «نقش شیعیان امامی اثناعشری در اسلام‌پذیری ایلیخانان»، *تاریخ ایران و اسلام*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، سال دوم، شماره چهارم، ۱-۲۱.

سومر، فاروق (۱۳۶۹). *تقریبونلوما*، ترجمه وهاب ولی، تهران؛ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شبارو، عصام محمد (۱۳۸۰). *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام*، ترجمه شهلا بختیاری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۴۸). *تاریخ العجایب*، به اهتمام مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتب.

مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی (۱۳۵۵ هـ ق). *السلوک لمعرفة دول الملوک*، به تصحیح محمد مصطفی زیاده، المجلد الثانی، چاپ دوم، مصر، مطبعة دارالکتب.

وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله شیرازی (۱۳۳۸). *تجزیه الامصار و ترجمیه الاعصار*، (تاریخ و صاف)، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز.
هاجسن مارشال. گ. س (۱۳۳۹). *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، کتاب‌فروشی تهران.
ویلتس، دوراکه (۱۳۵۳). *سفریان پاپ به دربار خانان مغول*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران؛ انتشارات خوارزمی.
گروسه، رنه (۱۳۶۵). *امپراطوری صحرائنوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.